

## داستانک

## پای درس مورچه

سلیمان نبی (ع) در کنار دریا نشسته بود که نگاهش به مورچه‌ای افتاد. مورچه دانه گندمی را با خود به طرف دریا حمل می‌کرد. وقتی مورچه به نزدیکی آب رسید، قورباغه‌ای سرش را از دریا بیرون آورد و دهان را گشود. مورچه به داخل دهان او وارد شده و قورباغه دوباره به درون آب رفت. پس از چند لحظه بار دیگر سلیمان قورباغه را دید که سرش را از آب بیرون آورده و دهان را گشوده است. مورچه از دهان قورباغه بیرون آمد، با این تفاوت که این بار دانه گندم را همراه خود نداشت. سلیمان مورچه را به حضور خود طلبیده و چگونگی داستان را پرسید. مورچه در پاسخ گفت: «ای پیامبر خدا، در قعر این دریا سنگی تو خالی وجود دارد که کرم کوچکی درون آن زندگی می‌کند. خداوند این کرم را در آنجا آفریده و چون او نمی‌تواند از محل زندگی خود خارج شود من روزی او را حمل می‌کنم. این قورباغه نیز از سوی خداوند مامور است تا من را هر روز به سوی آن کرم حمل کند. او من را به کنار سوراخی که در آن سنگ است می‌برد و دهانش را به درگاه آن سوراخ می‌گذارد. من از دهان قورباغه بیرون آمده، خود را به آن کرم رسانده و دانه گندم را نزدش می‌گذارم. سپس بار دیگر به دهان قورباغه بازمی‌گردم و او من را به اینجا برمی‌گرداند.» سلیمان از مورچه پرسید: «وقتی که دانه گندم را برای آن کرم می‌بری آیا هرگز سخنی از او شنیده‌ای؟» مورچه پاسخ داد: «آری. هر بار که گندم را نزد او می‌گذارم می‌شنوم که با خود زمزمه می‌کند: ای خدایی که رزق و روزی من را درون این سنگ، در قعر این دریای فراخ فراموش نمی‌کنی، چگونه لطف و رحمتت را نسبت به بندگان با ایمانت فراموش خواهی کرد.»

## کامیون حمل اشغال

روزی سوار بر یک تاکسی به سمت فرودگاه می‌رفتم. خودروی مادر خط عبوری صحیح قرار داشت و سرعت آن نیز کاملاً مجاز بود. ناگهان یک خودرو درست جلوی ما در حرکتی کاملاً غافلگیرکننده از جای پارک خود بیرون آمد. راننده تاکسی محکم ترمز گرفت. خودروی سُر خورد و دقیقاً به فاصله چند سانتی متر از آن یکی متوقف شد. راننده آن خودرو سر خود را از پنجره بیرون آورد و شروع کرد به فریاد زدن. اما راننده تاکسی فقط لبخند زد و برای آن شخص به شکلی دوستانه دست تکان داد. بعد از این که دوباره به راه افتادیم از راننده تاکسی پرسیدم: «چرا با آن مرد چنین رفتاری کردید؟ نزدیک بود او با بی احتیاطی خودش خودروی شما را از بین ببرد و هر دوی ما را به بیمارستان بفرستد؟» در پاسخ به این اعتراض، راننده تاکسی موضوعی را برایم شکافت که اینک من از آن با عنوان «قانون کامیون حمل اشغال» یاد می‌کنم. او گفت: بسیاری از افراد مانند کامیون‌های حمل اشغال هستند. آنها سرشار از ناکامی و خشم در اطراف می‌گردند. وقتی زباله در شکل ناامیدی در اعماق وجودشان تلنبار می‌شود، به جایی احتیاج دارند تا آن را تخلیه کنند و خب گاهی اوقات برای این کار شمارا انتخاب می‌کنند. به خودتان نگریید. فقط لبخند بزنید، دست تکان دهید، برایشان آرزوی خیر کنید و بروید. زباله‌ها و اشغال‌های آنها را نگیرید و روی خانواده و دوستان خود در سرکار، منزل و یا حتی افراد غریبه در خیابان‌ها نریزید. اجازه ندهید کامیون‌های حمل اشغال روز شما را خراب کنند. کسانی که با شما خوب رفتار می‌کنند را دوست داشته باشید و برای آنها که رفتار مناسبی ندارند دعا کنید.

## تقویم تاریخ

## شاهزاده خردگرا و هلندی فلسفه

۳۸۸ سال پیش، برابر با بیست و چهارم نوامبر ۱۶۳۲ میلادی، باروخ اسپینوزا، فیلسوف شهیر هلندی در آمستردام به دنیا آمد. اسپینوزا از بزرگترین خردگرایان فلسفه قرن هفدهم و زمینه‌ساز ظهور نقد مذهبی و همچنین عصر روشنگری در قرن هجدهم به شمار می‌رود. فیلسوف و مورخ نامدار گئورگ ویلهلم فریدریش هگل، زمانی درباره این فیلسوف هم‌عصر خود گفته بود: «شما یا پیرو اسپینوزا هستید، یا اساساً فیلسوف نیستید.» دستاوردهای فلسفی و شخصیت اخلاقی اسپینوزا زمینه‌ساز آن شد تا فیلسوف فرانسوی ژیل دلوز، او را «شاهزاده فلسفه» بنامد.

## پدر مکزیک هنر نقاشی روی دیوار

۱۳۴ سال پیش، برابر با هشتم دسامبر ۱۸۸۶ میلادی، دیه‌گوریا، نقاش و دیوارنگار نامی مکزیک و یکی از هنرمندان بزرگ قرن بیستم در گواناخوانو به دنیا آمد. ریورایکی از سه پایه‌گذار اصلی جنبش نقاشی دیواری در مکزیک است که یکی از جریان‌های هنری مهم نیمه اول سده بیستم به شمار می‌رود. ریورایکی از سال‌های ۱۹۳۰ تا ۱۹۴۰ چندین «فرسکو» یا نقش دیواری بزرگ در ایالات متحده نقاشی کرد. که برخی از آن‌ها مجادله‌انگیز شدند. بعدها یکی از نقاشی‌های بزرگ ریورای در نیویورک، که در آن سیمای ولادیمیر لنین، رهبر انقلاب کمونیستی اکبر، را نقش کرده بود، تخریب شد.

## پایان کار اسوالد به دست جک روبی

۵۷ سال پیش، برابر با بیست و چهارم نوامبر ۱۹۶۳ میلادی، جک روبی با نام کامل جیکوب لئون رابنستون، در راهروی طبقه منفی یک اداره پلیس شهر دالاس، لی هاروی اسوالد، مردی که دو روز قبل به اتهام قتل جان اف. کندی دستگیر شده بود را به ضرب گلوله کشت. اسوالد در حالی کشته شد که دستش به دست جیم لیویل، کارآگاه پلیس دستبند شده و در حال انتقال به زندان عمومی شهر بود. جک روبی صاحب یک بار شبانه بود که همان لحظه دستگیر شد. او قبل از شیکاگو با آل کاپون گانگستر معروف کار می‌کرد که بعداً به دالاس نقل مکان و بار تاسیس کرده بود.

## بنیان‌گذار نخستین مدرسه ناشنویان

۵۴ سال پیش، برابر با چهارم آذر ۱۳۴۵ خورشیدی، میرزا جبار عسگرزاده معروف به جبار باغچه‌بان، بنیان‌گذار نخستین کودکانستان و نخستین مدرسه ناشنویان ایران درگذشت. میرزا جبار عسگرزاده به سال ۱۲۶۴ در شهر ایروان پایتخت کنونی جمهوری ارمنستان به دنیا آمد. جد او از مردم آذربایجان بود. او ابتدا در تبریز کودکانستانی را تحت عنوان «باغچه اطفال» دایر کرد و به همان خاطر خود را باغچه‌بان نامید. او نخستین مدرسه ناشنویان را در سال ۱۳۰۳ در تبریز دایر کرد.

## معا

## نا بغه اتریشی اقلیم موسیقی

هیچ‌کس نمی‌تواند به موسیقی کلاسیک فکر کند و نام ولفگانگ آمادئوس موتزارت در ذهنش طنین‌انداز نشود. موتزارت در زندگی کوتاه خود بیش از ۶۰۰ قطعه موسیقی برای اپرا، سمفونی، کنسرتو، مجلسی، سونات و گروه کُر آفرید و یک ساعت پس از نیمه شب پنجم دسامبر ۱۷۹۱ میلادی در ۳۵ سالگی درگذشت. پدر و مادر موتزارت تولد او را یک معجزه می‌دانستند. وقتی موتزارت در ۲۷ ژانویه ۱۷۵۶ متولد شد، از نظر اندازه و وزن کمبودهایی داشت، طوری که هیچ‌کس حتی فکرش را هم نمی‌کرد که زنده بماند!

بسیاری از هنرمندان و موسیقی‌دانان مشهور چپ دست بودند و موتزارت هم یکی از آن‌ها بود. او می‌توانست چندین ساز را با مهارت کامل بنوازد. موتزارت در کودکی ویولن را آموخت و بعدها پیانو و ارگ را یاد گرفت.

موتزارت نخستین سمفونی‌اش را در سال ۱۷۶۷ به پایان رساند. موتزارت در این سال بیشتر از ۱۱ سال نداشت. اجرای زنده این سمفونی یک سال بعد به روی صحنه رفت. موتزارت در این دوره از زندگی‌اش، نبوغش را به عنوان یک کودک تثبیت کرد.

موتزارت بیشتر اوقات با مشکلات اقتصادی دست و پنجه نرم می‌کرد. او علی‌رغم شهرت بسیاری که از آغاز کار موسیقی خود داشت، اکثر اوقات بی پول بود. موتزارت درآمد زیادی داشت اما به دلیل شیوه زندگی مجللش، خود و همسرش (کنستانزا) را تحت فشارهای سنگینی قرار می‌داد، طوری که، موتزارت در سال‌های پایانی زندگی‌اش مجبور شد وادام‌های زیادی بگیرد.

موتزارت در تمام لحظات حیات برای موسیقی زندگی می‌کرد اما برای بسیاری از کارهای دیگر هم وقت می‌گذاشت. یکی از سرگرمی‌های موتزارت بیلبارد بود. او هم چنین چندین حیوان خانگی از جمله قناری، سار، سگ و اسب نیز داشت. او حتی برای «سار»ش، مراسم خاکسپاری برگزار کرد و از مهمانان درخواست کرد تا با لباس عزاداری بیایند.

موتزارت آخرین سمفونی‌اش را در سال ۱۷۸۸ نوشت. سمفونی ۴۱ که بین مردم به «سمفونی ژوپیتر» معروف است، آخرین سمفونی اوست. این نام توسط موتزارت انتخاب نشده و بعداً مرگ او به این سمفونی نسبت داده شده است.

هیچ‌کس دلیل مرگ موتزارت را نمی‌داند. تنها چیزی که همه می‌دانند این است که او در اثر بیماری درگذشته و پیش از مرگش، علائمی مثل درد، تورم، استفراغ و تب شدید داشته است. بعضی‌ها معتقدند موتزارت به آنفلوآنزا مبتلا شده بود و بعضی دیگر معتقدند بدخواهان او را با جیوه مسموم کردند.

برگردان از فکت نت - مترجم: فاطمه کریمی

## درس تاریخ

## مرگ اسطوره و خالق حماسه کولی



۲۹ سال پیش، برابر با بیست و چهارم نوامبر ۱۹۹۱ میلادی، فردی مرکوری، آهنگساز بریتانیایی، خواننده و ترانه‌نویس گروه موسیقی راک «کوئین» بر اثر ذات‌الریه ناشی از ابتلا به بیماری ایدز درگذشت. مرکوری با نام اصلی فرخ بلسارا، از پارسیان هند (زرتشتیان ایرانی تبار) بود که دوره نوجوانی خود را در زنگبار و همچنین هندوستان گذراند. برخی از ترانه‌های موفق گروه کوئین از جمله «حماسه کولی»، «الان جلومونگیر» و «ماقهرمانیم» نام مرکوری را به عنوان ترانه‌نویس بر روی خود دارند. در سال ۲۰۰۲، در نظرسنجی بی‌بی‌سی تحت عنوان انتخاب یکصد بریتانیایی شهیر، مرکوری در جایگاه پنجاه و هشتم قرار گرفت. مرکوری برای ۴ سال بیماری‌اش را از علاقه‌مندان مخفی کرده بود اما سرانجام ضعف جسمانی ناشی از بیماری و عدم برگزاری تورهای موسیقی توسط کوئین موجب شد شایعات رنگ واقعیت به خود بگیرند. او ۲۳ نوامبر ۱۹۹۱ یعنی فقط ۲۴ ساعت پیش از مرگ از طریق منیجر کوئین ابتلای خود به بیماری ایدز را تایید کرد. مرکوری هنگام مرگ ۴۵ سال داشت.

## شرح بی نهایت

## کوی فراموشان

مراگ‌ریار بنوازد، زهی دولت زهی دولت / وگر درمان من سازد، زهی دولت زهی دولت / ورا لطف و کرم یک‌ره درآید از دم ناگه / زرخ برقع براندازد، زهی دولت زهی دولت / دل زار من پرغم نبوده یک نفس خرم / گراز محنت بپردازد، زهی دولت زهی دولت / فراق یاری رحمت مراد بر بونه زحمت / گرازا این بیش نگذارد، زهی دولت زهی دولت / چنینم زار نگذارد، به تیماریم یاد آرد / ورم از لطف بنوازد، زهی دولت زهی دولت / ورا کوی فراموشان فراقش رخت بریند / وصالش رخت دربارد، زهی دولت زهی دولت / وگر با لطف خود گوید: عراقی را بده کامی / که جان خسته دربارد، زهی دولت زهی دولت / عراقی

## دل دمساز

در دیرمغان آمد یارم قدحی در دست / مست از می و می خواران از ترگس مست مست / در نعل سمنند او شکل مه نو پیدا / روز قد بلند او بالای صنوبر پست / آخچه‌چو گویم هست از خود خیرم چون نیست / و زهرچه گویم نیست بلوی نظرم چون هست / شمع دل دمسازم بنشست چو او بر خاست / و با فغان ز نظر بازان بر خاست چو او بنشست / گرغالیه خوش بوشد در گیسوی او بچید / و روسمه کمانکش گشت در ابروی او بیوست / بازی که بازاید عمر شده حافظ / هر چند که ناید باز تیری که بشد از شست / حافظ